

مرتضی کاخی

پاسخ: در پاسخ به پرسش شما مجبورم دو تا پرسش مطرح کنم! یکی اینکه: منظور تان کدام دسته از صوفیه هستند؟ دیگر این که، کدام دسته از نثرهای صوفیه؟ و خودم پاسخ بدهم که هر جا در پاسخ‌هایم به صوفیه اشاره کنم منظورم آن نحله فکری و فلسفی است که ابتدا و در قرن دوم هجری به صورت طریقتی همراه و در جوار شریعت، با توجه و تأکیدی بر لطافت رفتار و گفتار و تهذیب خلق و خوی حرکت می‌کرد. به تدریج و در قرن سوم هجری با در آمیختن به اندیشه‌های مانوی و زروانی و نو افلاطونی (فلوطين به ویژه) به تزکیه نفس و گریز از نفسانیات، با سلوکی سرشار از شیدایی در طریق اتصال به، و انحلال در اول‌الاولین پرداخت، بدون این که اندک انحراف یا انفصالی از شریعت پیدا کند. (عارفان بزرگ و مشایخ و اقطاب صوفیه همواره از متشرعان اصیل و محکم بوده‌اند).

این دسته از صوفیان صافی هیچ‌گونه ربط و شباهتی با دنیا پرستان متظاهر و دکانداران عوام فریب که ماترک تولیدی آنها تهیه موم از آهن و سایر خوارق عادات و نوادر امور و کرامات، با نیت فریب دادن ساده لوحان روزگار بوده است ندارند.

اخیراً می‌خوانیم و می‌بینیم که در بلاد مغرب هم انواع دیگری از این موجودات پیدا شده‌اند که از همان آبشخور سیراب و شاداب می‌شوند (نگاهی گذرا به سینه چاکان طریقت «کاستاندا»ی امریکایی و کریشنا مورتی

هندی و جیجک علیشاه‌های وطنی ضرورتی برای آوردن هیچ‌گونه برهانی باقی نمی‌گذارد).

پیشاهنگان آن طریقت زلال و عوالم سیر و سلوک در قلمرو «انفس» - ونه آفاق - بی‌گمان یکی از برجسته‌ترین و در ضمن عمیق‌ترین نحله‌های اندیشگی ایرانی و شرقی را فراراه ذهنیت بشری قرار داده‌اند؛ همان که یکی از بزرگان معاصر ما گفته است: تصوف نگاه هنری به شریعت است. (نقل به معنی).

و اما حیثیت این نحله اندیشگی و هنجار این گونه نگرش به انفس، به هیچ روی ایجاب نمی‌کند که برای تبیین آن به نظم و نثری حاجت باشد. اعظام مشایخ صوفیه اصولاً معتقد به هیچ‌گونه احتجاج و استدلالی برای تشریح افکار یا تعمیم طریقت خود نبوده‌اند. بنابراین اگر یک بیت نظم یا یک سطر نثر هم از آنها بر جای نمی‌ماند جای شگفتی نبود. اگر هم امروز می‌بینیم که فاخرترین آثار نظم و نثر در زبان فارسی متعلق به مکتب تصوف است، نه به خاطر این بوده که این طریقت بخواهد اثری مکتوب از خود باقی گذارد، بلکه به شهادت تاریخ، فلان قطب صوفیه در عالم سیر و سلوک چند گاهی از فرط بیخودی کلامی بر زیانش جاری می‌شده که مریدان و پیروان او آن کلام را به خاطر می‌سپردند و یا می‌نوشته‌اند که از آن جمله است شطحیات بایزید بسطامی یا مقالات ابوسعید ابوالخیر و بسیاری دیگر از مشایخ صوفیه که ذکرشان در اسرار التوحید و تذکره الاولیاء و نضجات الانس باقی است. تألیف فیه مافیه مولانا که تحریر تقریرات او در «مجالس» اوست. «مولانا» در مورد اشعارش در کتاب فیه مافیه گوید:

«من تا این حد دل دارم که یاران که به نزد من می‌آیند، از بیم آن که ملول نشوند، شعری می‌گویم، تا با آن مشغول شوند! وگرنه من از کجا شعر از کجا؟ والله که من از شعر بیزارم، و پیش من بتر از آن چیزی نیست». در نظر بیاوریم که این نظر بزرگترین شاعر همیشه جهان

در مورد شعر است.

شطحیات و کلمات باقی مانده منثور مشایخ صوفیه، به نظر من، نابترین شعرهایی است که از نوع بشر به جای مانده است. دو نمونه از بایزید بسطامی (به نقل عطار در تذکره الاولیاء):

به صحرا شدم | عشق باریده بود و زمین تر شده |
چنان که پای به برف فرو شود | به عشق فرو می‌شد.
از همو و به نقل از همان کتاب:

روشن‌تر از خاموشی چراغی ندیدم | و سخنی به
از بی سخنی نشنیدم | ساکن سرای سکوت شدم | و
صدره صابری در پوشیدم | مرغی گشتم | چشم او، از
یگانگی! | پر او، از همیشگی! | در هوای
بی چگونگی، می‌پریدم |...

(دقت کنید: در هوای بی چگونگی می‌پریدم...) چه
حکایتی است! کتابهای نثر صوفیه سرشار از این به
ظاهر نثرهای فاخر و در باطن شعرهای ناب و نایاب
است.

عجبا که گویندگان این سخنان، این‌ها را قابل
نوشتن نمی‌دانسته‌اند و پیروان و مریدان آنها همت کرده
و این‌ها را نوشته‌اند تا حدیث شیدایی شیخ برای
مریدان روزگاران بعد، به یادگار باقی بماند. (این نثر
مربوط به ۱۲ قرن پیش است).

و اما ویژگی‌های این نثر:

- شعری و شعرانگی بودن آن، که می‌تواند به حق از
برجسته‌ترین نمونه‌های شعر سپید پارسی باشد و چون
ستونهایی از بلور زلال و درخشان بر تارک هنر کلامی
پارسی بنشینند، با این تفاوت شگفت‌انگیز زمانی
(۱۲ قرن پیش) و محتوایی، در قیاس با حتی بهترین
نمونه‌های شعر سپید امروز فارسی.

- گره خوردگی تخیل نیرومند با اندیشه‌ای ژرف در
زبانی روان و سلیس و ساده و در عین حال فاخر. مورد
اخیر، به تنهایی هنری متعالی و شگفت‌انگیز است.
- اصالت و عمق تصور و ذهنیت.

پاسخ به اقتراح

متون منثور صوفیانه

- موسیقی درونی و کناری سخن در حد اعجاز.
- سوررئالیسم روشن و اصیل (در یازده قرن پیش از پیدایش سوررئالیسم در اروپا).
- درد عارفانه و حدیث شیدایی و دوری از اصل در جست و جوی روزگار وصل.

- حضور سنن و عادات و امثال و حکایات دل نشین برای درک و فهم هر نوع انسان (عوام و خواص).
- دوری و تبری از ریا و مدح و ثنای صاحبان زور و زمانه، به گونه‌ای که از زمان پیدایش اندیشه تصوف، شعر و نثر فارسی از مدیحه سرایی و هوسبازی و سبکسری دور می‌شود (نگاهی به آثار جوانی و غیر عارفانه سنایی و دوران پختگی و سرسپردگی اش به طریقت و مقایسه این دو جان و جهان با هم، و تأثیر این طرز نگاه و بیان بر سخن‌سرایان پس از او نشان می‌دهد که تصوف، سخندانی و سخن سرایی را از چه مفاکی به چه افلاکی رسانده است).

- درون‌گرایی (حال) برخاسته از حس درونی و «انفس» و دوری از تصنع و روی گردانی از «افاق» و رساندن پایگاه سخن به مرتبت و سرپری که آن را «تازیانه سلوک» (در زبان عطار) خوانده‌اند.

- و مهم‌تر از این همه، در آن روزگاران، درد و اندیشه «خلق» را داشتن و «خلق» را مخاطب قرار دادن و با «جماعت» دمساز و هم آواز بودن نکته‌ای شگفت‌انگیز است. بسیاری از مشایخ اعظم صوفیه به مشاغل معمولی مثل عطاری و بقالی و قصابی و رویگری و... در میان مردم اشتغال داشته‌اند.

۲- پاسخ: گمان می‌کنم پاسخ این پرسش را طرداً للباب و در پاسخ به نخستین پرسش شما کمابیش داده‌ام. فقط اضافه می‌کنم که ما ایرانیان در میان هنرهای شش‌گانه دنیای باستان (اخیراً سینما به عنوان هنر هفتم به آن هنرها اضافه شده) که شعر، نثر، موسیقی، تاتر، نقاشی مجسمه‌سازی باشند، فقط در هنر کلامی، آن هم شعر، به مقام والایی در میان خانواده بشری رسیده‌ایم. نثر گذشته ما هنر نبوده است. از تزیینات کلامی مثل نثر مسجع و غیر آن که بگذریم، در نثر دست به آفرینش هنری نزنده‌ایم. نثر برای ما

طریقت داشته، یعنی وسیله‌ای بوده برای ثبت مثلاً افکار فلسفی، تاریخ، اصول و دستورهای اخلاقی، اگر در نثر گذشته ما آفرینش هنری دیده شود عموماً مربوط به نثر صوفیه است. نثر صوفیه، موضوعیت پیدامی‌کند یعنی از نثر استفاده ابزاری و به عنوان وسیله و مرکوبی برای حل اندیشه فلسفی و اخلاقی و... نمی‌شود. نمونه‌ای بی‌اثر از تذکره الاولیاء و ذکر بردار کردن منصور حلاج، که این نثر فقط بیان واقعه‌ای را نمی‌کند؛ بلکه یک اثر عظیم هنری است:

..... دیگر بار حسین را بردند تا بکشند. صد هزار آدمی گرد آمدند، و او چشم گرد همه برمی‌گردانید و می‌گفت اناللق... پس در راه که می‌رفت، می‌خرامید؛ دست‌اندازان و عیاروار می‌رفت، باسبزه بند گران... پس هر کسی، سنگی می‌انداختند. شبلی، موافقت را، گلی انداخت. حسین بن منصور آهی کرد. گفتند: از این همه سنگ چرا هیچ آهی نکردی؟ از گلی آه کردن چه سر است؟ گفت: از آن که آنها نمی‌دانند، معذورند. از او سختم می‌آید که می‌داند که نمی‌باید انداخت... پس چشم‌هایش برکنندند. قیامتی برخاست. و بعضی می‌گریستند. و بعضی سنگ می‌انداختند. پس گوش و بینی بریدند. و سنگ روانه کردند. عجزه‌ای، پاره‌ای رگو در دست می‌آمد. چون حسین را دید، گفت: محکم زنید حلاجک رعنا رانا او را با سخن اسرار چه کار. پس زبانش بریدند. و نماز شام بود که سرش بریدند... عباسه طوسی گفت: فردای قیامت، در عرصات، حسین منصور را به زنجیر محکم بسته بیارند. اگر گشاده بیارند، جمله قیامت را برهم زند!

در قطعه نثر بالا، که با سادگی و سلاست تمام تحریر یافته، آرکائیسم چند قرن پیش زبان فارسی نیست که امروزه از فرط غرابت زیبا و فریبنده جلوه‌کننده فضا سازی، پرداخت واقعه، اشارات، بیان طرز برخورد مردمان با منصور و اعتقادات و عادات آنها ایجاز و اختصار و تمثیل و... به فضای این عبارات از نو نگاه کنید و به موسیقی آن گوش فرا دهید: عجزه‌ای... گفت محکم زنید این حلاجک رعنا را... یا... و نماز

شام بود که سرش بریدند! پس، آنچه در پشت دیوارهای نثر معاصر و امروزی فارسی که نثری قاخر و موقر و بعضاً جهانی است، داریم فقط نثر صوفیه است که هنری است. سایر نثرهای ما نوعاً یا تصنع و تزیین ظاهری و فریبنده دارد، یا وسیله‌ای است برای تبیین امری دیگر. (از استثنای تاریخ بیهقی و بعضی لحظات درخشانش بگذریم).

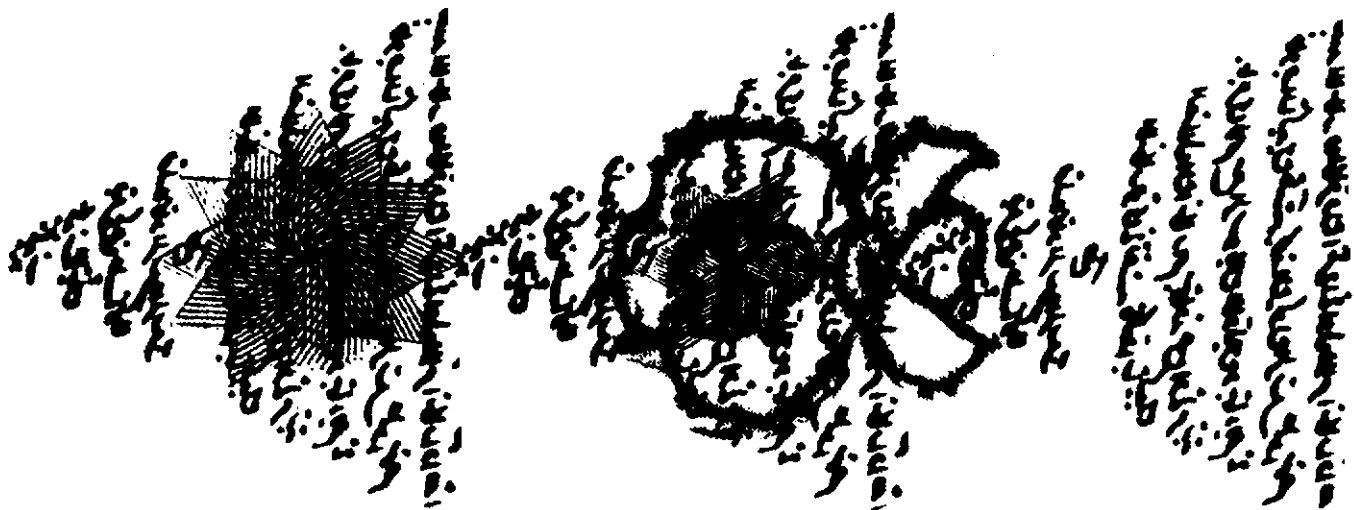
به نظر من نثری که «هنر» است تفاوتش با یک نثر مصنوع و مسجع و مرصع این است که اگر این دو نثر را به زبان دیگری ترجمه کنیم حتی به زبان ساده خودش نثری کم «هنر» است چیز زیادی از دست نمی‌دهد و گاه پیش می‌آید که چیزی هم به دست می‌آورد. اما از نثر مرصع، وقتی زیورها و آرایه‌هایش گرفته شد، آنچه می‌ماند یک حرف زدن معمولی است با درونمایه‌ای از مقوله هیچ. نثر صوفیه غالباً هنگامی که ترجمه می‌شود، همچنان باشکوه می‌ماند.

۳- فرهنگ و ادبیات امروز ایران چه بهره‌ای از این متون می‌تواند بگیرد؟

پاسخ: اعتماد به نفس نویسنده (اعتماد به نثر او) در حدی که این زبان برای نوشتن چیزی کم ندارد و؛ هر چه هست از قامت ناساز بی اندام ماست ورنه تشریف تو بر بالای کس کوتاه نیست

با استظهار به نثر صوفیه، نویسنده ایرانی در زمینه بیان، فی الضمیر، وصف حال، پرورش نیروی تخیل، ساده و سلیس و روان نوشتن بی هیچ گونه هراسی از فاضلان و فسیلان، بیان شرح شور و شیدایی، کمترین کمبودی در نوشتن احساسی نمی‌کند (نویسنده بالغ و ماهری در معاصران را نمی‌شناسم که نثر صوفیه را به کرات نخوانده و توشه از آن برنگرفته باشد).

- با الگو برداری از نثر صوفیه، نویسنده فارسی زبان به راحتی می‌تواند با بیانی با شکوه و قاخر، در عین حال ساده و روان در طریق زبان زنده و جاری حرکت کند. گفتیم که اعظم مشایخ صوفیه همواره در میان مردم می‌زیسته‌اند و به شغل ساده روستایی یا مشاغل عادی شهری اشتغال داشته‌اند (در میان اینان کسی که به شغل دیوانی یا درباری و کار ملک اشتغال داشته باشد نمی‌شناسم و نشنیده‌ام). این است که در نوشته‌های



صوفیه بازبانی بی پیرایه، پر حکایت و مثل و زنده و جاری روبرو می‌شویم. برخلاف نثر پر تکلیف و تصنع تاریخ نویسان و معلمان فلسفه و اخلاق که چون نوعاً مشاغل و وابستگی‌های مهم دیوانی داشته‌اند مخاطب‌های آنها را اکثراً خواص تشکیل می‌دهند.

در پایان به این نکته که در ابتدای پاسخ به نخستین پرسش شما عنوان کردم اشاره کنم که نثر صوفیه بردو گونه است. نثر تعلیمی که مشحون از تعالیم و طرز سلوک برای کسانی است که به این طریقت پیوسته‌اند یا می‌خواهند پیوندند که نثری در واقع مدرسی (اسکولاستیک) است. یکی دیگر نثری که حدیث شطحیات و ذکر شیدایی مشایخ صوفیه و حالات و سخنان آنهاست و من این نثر را نثر هنری می‌دانم.

غلامرضا ستوده

۱- ویژگی‌های متون نثر فارسی - عرفانی

تحقیق و بررسی در متون نثر فارسی به منظور جستجوی ویژگی‌هایی که بر اساس آن بتوان سبک و سیاق نثرهای صوفیانه را از سایر متون فارسی ممتاز و مشخص ساخت ظاهراً آکاشی است بی‌حاصل. باری فقط توان گفت نویسنده‌گان عارف‌مسلک در ایجاد نثرهای پرورده فارسی با چاشنی عرفان، سهمی بسزا داشته‌اند. همچنان که از بیانات شیخ ابوسعید ابوالخیر (۳۵۷-۴۴۰) در کتاب اسرار التوحید نقل شده، برخی دارای فقرات مسجع است... بعد از سخنان منقول از ابوسعید در کتاب اسرار التوحید، در کتاب کشف‌المحجوب جلابی هجویری (قرن پنجم هجری) هم گاه آثار نثر موزون یا مسجع را ملاحظه می‌کنیم... وقتی این روش به خواجه عبدالله انصاری (۳۹۶-۴۸۱) رسید کمالی تمام یافت و در غالب موارد به کار رفت^۱

متون نثر فارسی صوفیانه که در دست است از حیث واژگان زبان فارسی نیز حائز اهمیت است. زیرا عرفا و متصوفه اغلب از میان مردم برخاسته و یا در میان مردم زیسته‌اند و در طول عمر خود به حرفه و کاری اشتغال داشته و با گروه‌های مختلف مردم محصور بوده‌اند و در نتیجه بسیاری از لغات مستعمل در زبان مردم را در نوشته‌های خود به کار برده‌اند. و در عین حال با واژگان فقیم فارسی نیز آشنا و اغلب به زبان و ادبیات عربی مسلط بوده‌اند.

گوئی عارفان علاوه بر اشراف بر معانی و کشف راز و رمز جهانی بر گنجینه واژگان فارسی عصر خود نیز مسلط بوده و در بیان هر معنی، هر چه تنگ و دشوار، واژه مناسب را یافته و نوشته‌اند. و اگر شعر صوفیانه مثلاً مثنوی معنوی را در نظر بگیریم می‌بینیم مولوی خود بسیاری از لغات فارسی را بر اساس قواعد زبان فارسی ساخته و گاه با وقوف و مهارت لغتی خارج از عرف زبانی پرداخته و به کار برده است.

۲- اهمیت متون نثر عرفانی در فرهنگ

ایرانی

حقیقت این است که باید از اهمیت فرهنگ ایرانی در متون عرفانی سخن گفت و مقصود از فرهنگ ایرانی، سابقه‌ای است پنج و شش هزار ساله که یک‌هزار و چهارصد سال آن بهره‌ور و سرشار از تعالیم اسلامی است. و آنچه ادبیات فارسی بویژه شعر و نثر عرفانی را تا به امروز زنده و شاداب نگه داشته، همان مایه‌های حیاتی است که از قرآن و سنت رسول (ص) و کلام ائمه (ع) گرفته است.

این فرهنگ، انسان را خدانشناس و موحد بار می‌آورد و به انسان آزادگی می‌آموزد. انسان را از قید تعلقات زودگذر دنیائی رها می‌سازد و مقام آدمی را چنان بالا می‌برد که بجز خدا نبیند.

این جمله‌ها از همان اسرار التوحید به عنوان مثال بس:

«این تصوف عزّی است در ذلّ، توانگری است در درویشی، خداوندی است در بندگی، سیری است در

گرسنگی، پوشیدگی است در برهنگی.» و با این ترتیب هر کس با چنین معیارهائی تربیت شود حیات معقول را می‌یابد.

۳- فرهنگ و ادبیات امروز ایران چه بهره‌ای از این متون می‌تواند بگیرد؟

اگر در پاسخ بگوئیم هیچ فقط گریبان خود را از مزاحمت چنین سؤالی خلاص کرده‌ایم... چه طور می‌شود تاثیر پند و حکمت و ارشاد در زندگی نوباوگان را نادیده گرفت. و لزوم توسل به عقل را با آنکه الهام مرحله‌ای بالاتر از آن است چگونه می‌توان از این عبارت خواجه عبدالله نادیده گرفت که فرمود «خدایا هر که را عقل دادی چه ندادی؟» و چه راهی کوتاهتر و روشن‌تر از این بیان نبوی که عرفا سرلوحه کار خویش دارند. «مرد بی بدرقه علم راه سعادت نتواند رفت و علم بی عمل بر مرد وبال است و عمل بی اخلاص بکار نیاید و هر که دعوی طریقت و حقیقت کند که راهبر او علم نباشد، به حقیقت مغرور است.»^۲

پانوشته‌ها:

- ۱- تاریخ ادبیات فارسی، دکتر ذبیح‌الله صفا، ج ۲، چ ۵، ص ۸۸۱.
- ۲- حالات و سخنان ابوسعید ابوالخیر، به تصحیح دکتر محمدرضا شفیی کدکنی، ص ۳۷.

علی بابا چاهی

لابد مرا از درک این دقیقه‌ی زیبا گریز و گزیری نبوده است که بدانم... و بعد چه حظّ پر هولی که نثر قرن چهارم و نیمه‌ی اول قرن پنجم کلاً چقدر ساده و روان است و خالی از تکلف.



نه فتونی و نه جنونی که بیچاند کلامی را که بیشتر به سلام یا سپیدی بامدادی می ماند.
- بیان مقصود؟
- آری!

افزون بر این شاهنامه‌ها و داستان‌های قهرمانی منثور این دوران نیز به دور از این همه سادگی و روانی و آنچه دانه و دانی نیست، و اما این که چه شرایط و عواملی باعث می شود که قرن هفتم یکی از ادوار مهم نثر فارسی به شمار آید و در این میان حمله‌ی مغول‌ها به ایران چه نقش بسزایی! به عهده داشته، در واقع پا از دایره‌ی این معنا - پرسش بالا - بیرون گذاشتن است و در همین پا درگریزی هاست که در می‌یابیم «معارف» سلطان ولد و «فیہ ما فیہ» مولانا جلال‌الدین بلخی را. حالا چقدر و چگونه نثر این دوره از ساده‌نویسی نثر قرن پنجم فاصله می‌گیرد، خود حکایتی دگر است و جای شکر یا شکایتش اینجا نیست.

به قرن نهم اما که می‌رسیم: آنک پادشاهان و شاهزادگان تیموری و رواج اندیشه‌های صوفیانه و تکریم و تعظیم صاحبان قدرت در برابر اهل طریقت و تصوف که: وفا کنیم و ملامت کشیم... و این صدای توست کز اعماق قرون می‌آید: «ظلم اگرچه بسیار شود به سر آید، ظالم اگرچه جبار است به سر درآید» (سخنان پیر هرات، ص ۷)

-۲

به خودمان که برسیم و به پرسش بالا باید بگویم در متون منثور تصوف، به «فکر» و «ذکر» می‌رسیده‌ام که نپرس به سادگی تمام که بگویم منظوم سوپیه‌های صوری و حس و حضور متون منثور صوفیانه است اجازه بدهید اگر جنبه‌ی صوری کلام این مشایخ را «ذکر» و جنبه‌ی حس و حضور آنان را فکر می‌نامم. چشم بسته هم که نگوییم هیچ متنی را - چه منظوم و چه منثور - از چگونه گفتن (ذکر) و از چه گفتن (فکر) گریزی نبوده است و نیست.

سه اثر منثور صوفیانه اما پیش روی من است. تا به کجاها کشد مرا؟

۱- سخنان پیر هرات / خواجه عبدالله انصاری

۲- مقالات شمس تبریزی / شمس‌الدین محمد تبریزی

۳- تذکره‌الاولیا / شیخ فریدالدین عطار نیشابوری و اما وجوه مشترک این سه متن مبارک و ممتاز:

الف - لحن گفتاری، ب - طنین موسیقایی عبارتها، ج - ایجاز، د - نکته‌پردازی، ه - شور و حالت حرارت.

■ لحن محاوره‌ای:

- ای عزیز! بهشت و دوزخ بهانه است، مقصود خداوند خانه است.

- ای بهشت! سر تو را ندارم مرا در دسر مده! ای دوزخ تن تو ندارم از خود خیرم مده (سخنان پیر هرات، ص ۲۷)

- نقل است که نوری بیمار شد، جنید به عیادت او آمد و گل و میوه آورد. بعد از مدتی جنید بیمار شد نوری با اصحاب به عیادت او آمدند. پس یاران را گفت. هرکس از این بیماری جنید چیزی بگیرد تا او صحت یابد. گفتند برگرفتیم. جنید حالی برخاست. نوری گفت از این نوبت که به عیادت آیی، چنین آیی، نه چنان که گل و میوه آری (تذکره‌الاولیا، ص ۳۱۹)
- مرا در این عالم با این عوام هیچ کاری نیست، برای ایشان نیامده‌ام. این کسانی که رهنمای علم‌اند به حق، انگشت بر رگ ایشان می‌نهم. (مقالات شمس تبریزی، ص ۸۲)

■ طنین موسیقایی عبارت‌ها:

- یکی سوخته و در بی‌قراری بمانده، یکی کشته و در میان انفراد سرگشته، یکی در خبر آویخته، یکی در عیان آمیخته. آن تخم که ریخته؟ و این شور که برانگیخته؟ (سخنان پیر هرات، ص ۹۰)
- ایستاده، جامی در دست و سر بر تن نه. گفت این چیست؟

گفت او جام به دست سر بریدگان می‌دهد (تذکره‌الاولیا، ص ۴۲۱)

- آخر کمترین منم. مرا چنین گفته‌اند که کافر

هفتادساله کوزه‌ای به دست تو دهد. خلاص یافت. اوش پرورد در این صفت (مقالات شمس...، ص ۲۷۵)

■ ایجاز:

- سبحان الله این چه کار است، چه کار؟ قومی را سوخت، قومی را بگشت نه یک سوخته پشیمان شد و نه یک کشته برگشت (سخنان پیر هرات، ص ۹۰)
- پس دستش جدا کردند. خنده‌ای بزد. گفتند خنده چیست؟ گفت دست از آدمی بسته جدا کردن آسان است. مرد آن است که دست صفات - که کلاه همت از تارک عرش در می‌کشد - قطع کند (تذکره‌الاولیا، ص ۴۱۸)

- شادی را رها کرده غم را می‌پرستد. این وجود که بدو مغروری همه غم است.

تو این ساعت غمگینی؟ گفت: نیستم. گفت: ما غم این می‌خواهیم که شاد نباشد. شاخ دیگر ندارد. غم همین است. شادی همچون آب لطیف صاف به هر جا رسد. در حال شکوفه عجبی روید. (مقالات شمس، ص ۱۹۵)

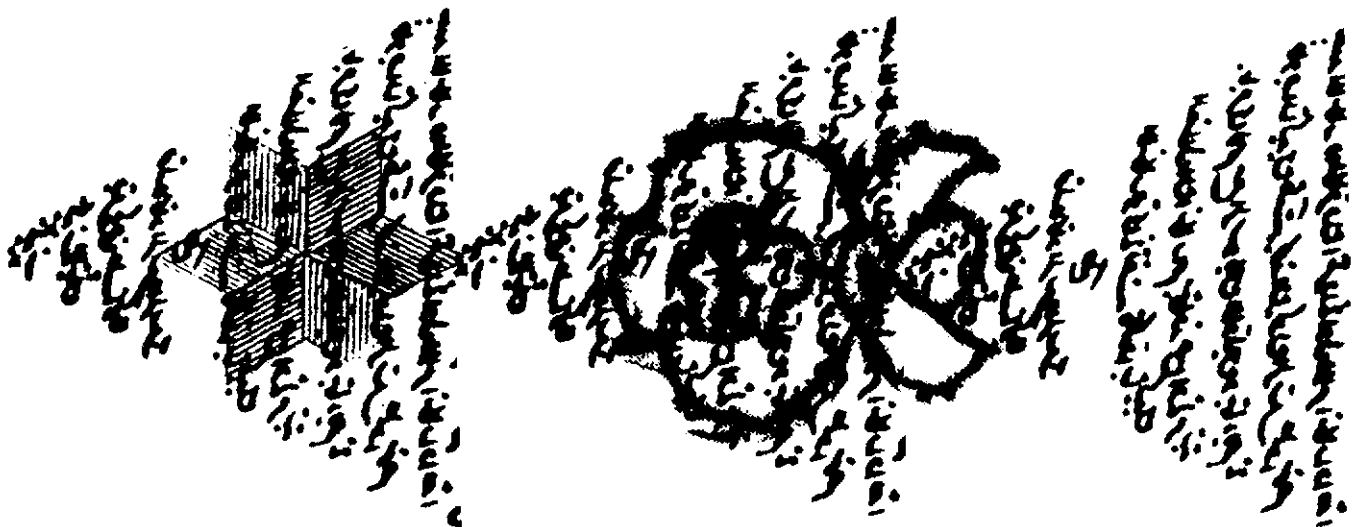
نکته‌پردازی و شور و حال و حرارت را در هر کجای این سه متن منثور اما بی‌آن که بجوییم، یافتیم. زحمت این کار اما شما اگر نکشید نیز می‌چشید طعم طرب‌افزای آن را.

-۳

من اما از متون صوفیانه بیش از آن که چیزی بیاموزم، اندوخته‌ام چیزهایی را. کار و کردارهای شعری‌ام را که مرور می‌کنم، می‌شناسم تأثیر یا طرب متون منثور صوفیانه را که پرتوی بر فکر و ذکر انداخته است نوعی رندی یا طبیعت برآمده از کشرمه‌ی نثر صوفیانه را در نوشته‌های گاه به جنون سرشته‌ی خود دیده‌ام و شنیده‌ام که زیرکی، گاه به شوخی و شیطنت می‌گفت: که‌ای فلان احسن بر تو که روی «تضمین» را به روزگار ما بر زمین گذاشته‌ای. بدین معنا که گاه سطری شامل از شیخی کامل را به درستی در شعرت آورده‌ای.

- چه بوده است آن حکایت؟

- بماند فعلاً!



و این هم شواهدی بر روایت ما که کم و کوتاه می‌نماید:

– و ااندوها / که صبح بی تاج عشق بی درخشش نامی بزرگ در حد ما نبود

«که ما دانسیم قدردما» (عبارتی از تذکرة الاولیا)

(گزینة اشعار علی بابا چاهی، ص ۱۴۲)

... و عشق به می اشارت کرد پیاله روشن شد کسی که صبح وضو می گرفت ز خون خویش

«شبانہ جام به دست سر بریدگان می داد» (عبارتی از تذکرة الاولیا)

(اوی دریامردان، علی بابا چاهی، ص ۸۱)

– ما جاشوان عرفویز / نیز ستاره با نان جان عزیز آسمان‌ها بوده ایم (همان، ص ۸۱)

آیا قافیه‌های درونی این بند شعر، متکی به سنت سجع در نثر کهن فارسی و نثر متون صوفیانه نیست؟ و آیا «بند» شعر زیر عقل ستیزی شعر یا نثر صوفیانه‌ی ما را تداعی نمی‌کند؟

... حرف نمی‌زد ولی

عقل کوچک من

به جای چشم‌هایش هم حرف نمی‌زد عقل عقل کوچک من

بلد نبود / حرف زدن را بلد نبود

عقل کوچک من

(نم‌نم بارانم، علی بابا چاهی، ص ۱۱۳)

«منزل‌های دریا بی‌نشان است» نام یکی از مجموعه‌های شعر من است.

که در واقع وامی است از «سلطان ولد». ایشان فرمایند:

«علما و اولیا هرچه گفتند از تفسیر قرآن از چهارم برنگذشت و خیر نداد. لیکن نتوان گفت که اولیا به هفتم نرسیدند... لیکن در لفظ و عبارت همین بطن چهارم را توانستند گنجانید... منزل‌های دریا بی‌نشان است، نتوان بر آن انگشت نهادن.»

مهرماه ۱۳۷۸

محمد روشن

یاسخ ۱: گویا ترین سخن درباره «شریعت» و «طریقت» سخنی است که بر زبان ابوسعید ابوالخیر رفته است، آنجا که استاد امام بلقسم قشیری بر آن شد تا مفهوم این دو نکته از او باز پرسد.

«(ابوسعید) گفت: ای کسی که می‌خواهی که از شریعت و طریقت بپرسی بدانک ما جمله علوم شریعت و طریقت به یک بیت باز آورده‌ایم، و آن بیت این است: از دوست پیام آمد کاراسته کن کار اینک شریعت مهر دل پیش آر و فضول از ره بردار اینک طریقت» اسرار التوحید. چاپ دکتر شفیعی کدکنی صص ۷۹/۸۰، چاپ شادروان دکتر صفا. ص ۸۸

در بیان احوال اهل طریقت که به «صوفیه» نام‌برداراند و در ریشه این واژه جای سخن نیست که آن مجالی گسترده می‌طلبد و حاصل سخن نیز آنچه پسندیده‌تر می‌نماید همان «پشمینه پوشان» اند که به کار زهد و پرهیز می‌رفتند و جامعه «صوف» به تن می‌کردند و پایه کار آنان در عمل مبتنی بر مجاهده‌های مستقل فردی بوده است و در علم، بر معرفت مستقیم قلبی و کار امر به معروف و نهی از منکر را چندان به جدّ می‌گرفتند که سخنان پندآمیز آنان نه تنها روی با عامه

مردم داشت بل این گروه به ویژه به اصلاح و تهذیب حاکمان و فرادستان نظر داشتند.

متنهای صوفیان در فرهنگ و ادب فارسی پایگاهی بلند دارد و از تنوع بسیار برخوردار است، پایه عمده نثر و شعر صوفیه فراگیرنده «مذمت دنیا» است، و دنیا نیز در دیدگاه صوفی بر سر راه آخرت منزلی آکنده از بلاهاست. دوستی دنیا لغزشگاهی است که انسان را از نزدیکی به خدا باز می‌دارد. کلام نخستین و آخرین دوستی حق است و خواهش وصال، و این همه به شعر صوفیه رنگ عاشقانه می‌دهد؛ و غزل بیان شور و حال صوفی است به رسیدن مراتب روحانی. نثر صوفیان نیز بیشتر در قالب قصه و حکایت و سرگذشت صوفیان پاکدلی است که مراتب سلوک را درنور دیده‌اند و به کرامتها و مراتب نایل آمده‌اند.

متنهای صوفیانه، نه تاریخ است و نه ادب و نه فلسفه، از این روی، زبان آن شفاف‌تر و گویا تر از هر مقوله دیگر نثری است. در این گونه متنها حمد و ستایش و صنعت و تفننات ادبی یکباره فرو نهاده می‌شود و بیشترین مایه آن بیان اذواق است و مواجید و سرانجام سیرت مشایخ و گفتارهای آنان که گاه با شطحیات و رازهای در دل نهفته آمیزش می‌یابد. از این روی متنهای عارفانه روی با اوساط ناس دارد و مردمان فروپایه روزگار و زبان آن به دور از تکلف است و تصنع! در شعر نیز ظرف زبان صوفی، غزل است و رباعی و مثنوی و از نمونه‌های درخشان آن الهی‌نامه سنایی که به حدیقه الحقیقه نام‌بردار گردیده است و مثنوی‌های عطار چون منطق الطیر و اسرارنامه و... مثنوی مولوی و مصباح الارواح اوحدی و گلشن راز و... در غزل نیز سخن مختلتر و شورانگیز تر است چون غزلهای عطار و عراقی و سنایی وک لیات شمس تبریزی از سروده‌های مولانا جلال‌الدین محمد بلخی، تا بدانجا که به کلام ویژه حافظ می‌رسد که از رمز دراز جاودانه برخوردار می‌گردد.

پاسخ ۲: نگاهی به دیرینه ترین متن و شرح عرفانی «شرح التّعرّف لمذهب التّصوّف» از خواجه امام ابوابراهیم اسماعیل بن محمد مستهمی بخاری که شرحی گویا و جامع و فراگیر است بر «شرح التّعرّف»



کتاب ماه ادبیات و فلسفه / بهمن ۱۳۷۸

استادش تاج الاسلام ابوبکر محمد الکل بادی و امان نظر در تفسیرهای عارفانه که به شور و شیوایی تمام در بازگفت کلام وحی پایگاه سخن را به اوج می‌رساند و از نمونه‌وارهای آن مناجاتهای پیر هرات و شرح مبسوط آن کشف الاسرار و عدة الابرار ابوالفضل رشیدالدین میبیدی و سوانح احمد غزالی و تمهیدات عین التقضات همدانی و «عبر العاشقین» شیخ روزبهان بقلی شیرازی و مجموعه‌های سیراولیا و مشایخ چون «اسرار التوحید» و «تذکره الاولیای عطار» و «نفحات الانس جامی» و «معارف بهاء‌ولد» و «لمعات عراقی» و «لوايح جامی»... مخلص کلام آنکه در گنجینه ادب فارسی بیرون از آثار برگزیده ادبی در زمینه‌های تاریخ و فلسفه و کلام و مقامات که هریک به شایستگی تمام در معیار ارزیابی، درخور ستایش و تقدیر است، متنهای صوفیانه دریایی بیکران از نمونه‌های درخشان از اسلوب بیان به شمار می‌آید که می‌تواند از مایه‌های گزینش و بازنویسی و آفرینش‌های هنری قرار گیرد.

پاسخ ۳- ارج نهادن به میراث‌های مکتوب ادب و فرهنگ و تاریخ و تفسیر و کلام پارینه، و نظر افکندن به گنجینه‌ای گرانبار مایه آموزش و سنجش است. تنوع و گوناگونی زمینه‌های ادب ایرانی از کلام حماسی و اسطوره‌های فردوسی تا تاریخهای پارینه - که امروزه از دو زاویه مورد بررسی می‌تواند قرار گرفت: نخست نموداری است از میراثی کهن، و دیگر بازگفتی از سرگذشت پیشینگان با شیوه و اسلوبی ویژه چون: تاریخنامه طبری و تاریخ بیهقی! و نمودارهای برشمرده در بالا هریک به تنهایی در گسترش و غنای زبان امروزین، و الهام و برخورداری از مضامین کهن کارآمد فراوان دارد. آنچه که هویت ملی نام می‌گیرد ریشه در بازشناختن اندیشه‌ها و تأملات پارینه است. چون در سرگذشت امام علی دقاق می‌نگریم آنجا که عطار می‌گوید: قوم به نزد امام علی دقاق رفتند و گفتند: گوشت گران شد، امام گفت: ارزانش کنیم! گفتند: چگونه؟ گفت: نخوریم و نخوریم، بیرون از ظرافت و سخن سنجی و نکته‌آموزی، بازگوینده شیوه مبارزه‌های است که درس امروزین، است.

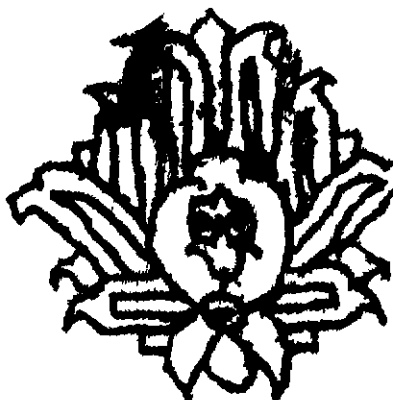
بهاء‌الدین خرمشاهی

۱) متون نثر صوفیه در تاریخ حدوداً یازده قرنۀ آن یکدست و یکسان نیست. بعضی که متعلق به قرون اولیه (سوم) تا قرن پنجم، ششم و هفتم است ساده و روشنند، با نثری که اصطلاحاً مُرسل (ساده و روان در برابر نثر مصنوع یا فنی) نامیده می‌شود. مثال از این دست اسرارالتوحید ابوسعید ابوالخیر است و آثار و رسائل خواجه عبدالله انصاری (که در سال‌های اخیر به کوشش آقای دکتر محمد سرور مولایی تصحیح و از سوی نشر توس در دو مجلد منتشر شده است)؛ همچنین تفسیر کشف الاسرار که محصول مشترک ابوالفضل میبیدی و خواجه عبدالله انصاری است، یا کشف المحجوب. کشف المحجوب متنی تعلیمی است ولی بغرنجی متون بعد از قرن هفتم و هشتم را ندارد. سوانح و آثار احمد غزالی غالباً دیرپاب و دشوار خوانند و با شگفتی باید گفت از این نظر درست برعکس آثار برادر او ابوحامد محمدغزالی است (و در رأس همه کیمیای سعادت) که بسیار شیواست. آثار فارسی شیخ اشراق هم شیوا و خوش خوان هستند. تذکره الاولیاء عطار هم - صرف نظر از کرامت تراشی و مبالغه و افسانه‌گرایی - دارای نثر مطبوعی است. فیه مافیه و مکاتیب و مجالس مولانا هم خوش‌خوان است. (از مجالس مولانا به یاد مجالس سعدی می‌افتیم که هم ارزش نثری و هم ارزش عرفانی دارد.) اما متون متأخر فارسی مثل رسالات / مقالات یا کتب شاه نعمت الله ولی دشواریاب‌اند، چون متأثر از مکتب عرفان نظری (فلسفی - کلامی بغرنج و پیچیده) ابن عربی است. آثار علاءالدوله سمنانی و ترجمه فارسی کهن عوارف المعارف سهروردی به آن

بغرنجی نیست بلکه بینابین است. مقالات شمس هم - با کمال ارادت و عرض احترام به مصحح آن به استاد عرفان پژوه معاصر جناب دکتر محمدعلی موحد - باید با بی‌پروایی ولی حقیقت‌نگرانه گفت بی‌انسجام و لذا ناشیوا و ناخوش‌خوان است. بنده از این که کسانی تحت تأثیر این کتاب - یا حتی شخصیت شمس - قرار می‌گیرند حیرانم و حتی از حضرت مولانا هم گله‌مندم که خود بر بامهای آسمان سیر می‌کرد و در جستجوی نزدیکی چون شمس بود (چون شدی بر بامهای آسمان / سردباشد جستجوی نردبان).

این مهم انگاری شخصیت‌های عجیب و غریب در روزگار ما هم دیده می‌شود (نظیر بزرگانگاری یکی از استادان فلسفه که شطحیات و سطحیات ژرف‌نما می‌گفت و ادعای هم سخنی با هایدگر داشت.)
۲) اهمیت متون در تاریخ فرهنگ کهن بسیار بیشتر از اهمیت امروزین آنهاست زیرا در گذشته این متون یا تعلیمی بوده‌اند یا به هرحال کثیرالمزاجه و متداول و متن درسی و آبشخور فکری و فرهنگی نحلۀها و طریقت‌های صوفیانه گوناگون.
۳) فرهنگ امروز از متون نثر (یا نظم) و بطور کلی عرفان گذشته دو استفاده می‌تواند ببرد و می‌برد:
الف) استفاده از نثرنویسی غالباً ساده و روشن آن متون.

ب) استفاده از مضامین والای عرفانی و اخلاقی. ارزش اخلاقی و زندگی آموزی این متون را نباید دست کم گرفت. در اینجا کیمیای سعادت را مثال می‌زنم (یا همچنین ترجمه فارسی کهن احیاءالعلوم غزالی را که به کوشش شادروان خدیوچم در چهار مجلد منتشر شده و همه می‌دانیم که کیمیای سعادت روایت بهگزین شده و تلخیص شده حجة الاسلام ابوحامد غزالی از متن عربی چندین جلدی احیا بوده است) که متنی است دینی - اخلاقی - عرفانی؛ تأثیر این کتاب در طول نهد سال که از تألیف آن می‌گذرد بر ذهن و زبان ایرانیان، از مولانا گرفته تا حافظ و تا محققان و خوانندگان امروزی بی‌حد و حصر است.



بهاء‌الدین خرمشاهی
مؤلف
تألیف و تصحیح
مجله نشر توس
تهران
چاپ اول
۱۳۸۵
چاپ دوم
۱۳۸۶
چاپ سوم
۱۳۸۷
چاپ چهارم
۱۳۸۸
چاپ پنجم
۱۳۸۹
چاپ ششم
۱۳۹۰
چاپ هفتم
۱۳۹۱
چاپ هشتم
۱۳۹۲
چاپ نهم
۱۳۹۳
چاپ دهم
۱۳۹۴
چاپ یازدهم
۱۳۹۵
چاپ بیستم
۱۳۹۶
چاپ سی و نهم
۱۳۹۷
چاپ چهل و نهم
۱۳۹۸
چاپ پنجاه و نهم
۱۳۹۹
چاپ شصت و نهم
۱۴۰۰
چاپ هفتاد و نهم
۱۴۰۱
چاپ هشتاد و نهم
۱۴۰۲
چاپ نود و نهم
۱۴۰۳
چاپ صد و نهم
۱۴۰۴
چاپ صد و نهم
۱۴۰۵
چاپ صد و نهم
۱۴۰۶
چاپ صد و نهم
۱۴۰۷
چاپ صد و نهم
۱۴۰۸
چاپ صد و نهم
۱۴۰۹
چاپ صد و نهم
۱۴۱۰
چاپ صد و نهم
۱۴۱۱
چاپ صد و نهم
۱۴۱۲
چاپ صد و نهم
۱۴۱۳
چاپ صد و نهم
۱۴۱۴
چاپ صد و نهم
۱۴۱۵
چاپ صد و نهم
۱۴۱۶
چاپ صد و نهم
۱۴۱۷
چاپ صد و نهم
۱۴۱۸
چاپ صد و نهم
۱۴۱۹
چاپ صد و نهم
۱۴۲۰
چاپ صد و نهم
۱۴۲۱
چاپ صد و نهم
۱۴۲۲
چاپ صد و نهم
۱۴۲۳
چاپ صد و نهم
۱۴۲۴
چاپ صد و نهم
۱۴۲۵
چاپ صد و نهم
۱۴۲۶
چاپ صد و نهم
۱۴۲۷
چاپ صد و نهم
۱۴۲۸
چاپ صد و نهم
۱۴۲۹
چاپ صد و نهم
۱۴۳۰
چاپ صد و نهم
۱۴۳۱
چاپ صد و نهم
۱۴۳۲
چاپ صد و نهم
۱۴۳۳
چاپ صد و نهم
۱۴۳۴
چاپ صد و نهم
۱۴۳۵
چاپ صد و نهم
۱۴۳۶
چاپ صد و نهم
۱۴۳۷
چاپ صد و نهم
۱۴۳۸
چاپ صد و نهم
۱۴۳۹
چاپ صد و نهم
۱۴۴۰
چاپ صد و نهم
۱۴۴۱
چاپ صد و نهم
۱۴۴۲
چاپ صد و نهم
۱۴۴۳
چاپ صد و نهم
۱۴۴۴
چاپ صد و نهم
۱۴۴۵
چاپ صد و نهم
۱۴۴۶
چاپ صد و نهم
۱۴۴۷
چاپ صد و نهم
۱۴۴۸
چاپ صد و نهم
۱۴۴۹
چاپ صد و نهم
۱۴۵۰
چاپ صد و نهم
۱۴۵۱
چاپ صد و نهم
۱۴۵۲
چاپ صد و نهم
۱۴۵۳
چاپ صد و نهم
۱۴۵۴
چاپ صد و نهم
۱۴۵۵
چاپ صد و نهم
۱۴۵۶
چاپ صد و نهم
۱۴۵۷
چاپ صد و نهم
۱۴۵۸
چاپ صد و نهم
۱۴۵۹
چاپ صد و نهم
۱۴۶۰
چاپ صد و نهم
۱۴۶۱
چاپ صد و نهم
۱۴۶۲
چاپ صد و نهم
۱۴۶۳
چاپ صد و نهم
۱۴۶۴
چاپ صد و نهم
۱۴۶۵
چاپ صد و نهم
۱۴۶۶
چاپ صد و نهم
۱۴۶۷
چاپ صد و نهم
۱۴۶۸
چاپ صد و نهم
۱۴۶۹
چاپ صد و نهم
۱۴۷۰
چاپ صد و نهم
۱۴۷۱
چاپ صد و نهم
۱۴۷۲
چاپ صد و نهم
۱۴۷۳
چاپ صد و نهم
۱۴۷۴
چاپ صد و نهم
۱۴۷۵
چاپ صد و نهم
۱۴۷۶
چاپ صد و نهم
۱۴۷۷
چاپ صد و نهم
۱۴۷۸
چاپ صد و نهم
۱۴۷۹
چاپ صد و نهم
۱۴۸۰
چاپ صد و نهم
۱۴۸۱
چاپ صد و نهم
۱۴۸۲
چاپ صد و نهم
۱۴۸۳
چاپ صد و نهم
۱۴۸۴
چاپ صد و نهم
۱۴۸۵
چاپ صد و نهم
۱۴۸۶
چاپ صد و نهم
۱۴۸۷
چاپ صد و نهم
۱۴۸۸
چاپ صد و نهم
۱۴۸۹
چاپ صد و نهم
۱۴۹۰
چاپ صد و نهم
۱۴۹۱
چاپ صد و نهم
۱۴۹۲
چاپ صد و نهم
۱۴۹۳
چاپ صد و نهم
۱۴۹۴
چاپ صد و نهم
۱۴۹۵
چاپ صد و نهم
۱۴۹۶
چاپ صد و نهم
۱۴۹۷
چاپ صد و نهم
۱۴۹۸
چاپ صد و نهم
۱۴۹۹
چاپ صد و نهم
۱۵۰۰
چاپ صد و نهم